

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اولاً خود می‌خوشحالم و حقیقتاً خود می‌متشکرم از یک حضار، بخصوص برادران و خواهرانی که زحمت کشیده بودند، تحفه تقدیم کردند، مقاله تنظیم کردند، بعد کوشش کردند آن مقاله را خلاصه کردند - پیدا بود دیگر، مقاله‌ها کاملاً خلاصه شده بود - که با خدا به ما توفیق بدهد، بتوانیم اصل مقاله‌ها را که حالا چاپ کردند، در اختیار گذاشتند، وقت کنه و انشاءالله بینیم. حالا بنده که اقبال این وقت پیدا کردن را به خدا است داشته باشم، اما دوستان خوب است به اصل مقالات مراجعه کنند و تأمل کنند؛ چون ما با این مقوله کار داریم. همچنین از مجری محترم و عزیزمان آقای دکتر واعظزاده که طبق معمول با سخنان کوتاه، مطالب زیادی را بیان می‌کنند و با تظاهر کم، عقبی و سببی از کار را با خودشان این طرف و آن طرف می‌کشاند، تشکر می‌کنم. واقعاً شان و همکارانشان خود می‌زحمت می‌کشند؛ می‌دانیم. لازم است یک تشکر ویژه هم از همی‌دستان در کاران بکنیم. خوب، این روزها مشاهده می‌کنیم تبعات این گلاو ز شدنهایی که استخبار جهانی و در واقع دشمن درجه‌ی یک آزادی، با کشور ما و با جمهوری اسلامی پیدا کرده - سرهم بن قضا این اقتصادی و آثار آن بر عملکرد مجموعه‌ی حکومت و در زندگی مردم - طبعاً یک دغدغه‌ی عمومی در فضای سیاسی کشور وجود دارد؛ معنی‌ها چکدامان فارغ از این فکر نیستند در این حال این کار اصلی و اساسی و بلندمدت، دچار وقفه و تعطیل نشود؛ معنی تقریباً به طور دقیق، طبق همان برنامه‌ریزی‌هایی که کرده بودند، این اجلاس در زمان خود تحقق پیدا کرد. این بنده را، هم خوشحال می‌کند، هم متشکر می‌کند از همی‌دستان در کاران. جمهوری اسلامی از برگزاری جلسات نشست‌های اندیشه‌های راهبردی چند هدف عمده دارد، که این هدف‌ها را ما نمی‌خواهیم فراموش کنیم و از جلوی چشممان خارج نکنیم. یکی این است که کشور در مقولات زربنائی، نیاز شدیدی دارد به فکر، اندیشه، اندیشه‌های شورشی. خود می‌از مقولات اساسی وجود دارد، که حالا این چهارمی است که داریم مطرح می‌کنیم، و ما به این احتیاج داریم که در آنها اندیشه‌های شورشی کنه و فکر را به کار بیاوریم. بنده در یک دیدار ماه رمضان در این حس نیستیم که با جمعی از دانشگاه‌ها - حالا اساتید، دانشجو، ائمه‌مدین است - آنجا اشاره کردم به سخن یکی از حضار و سخنرانان سال قبل همان جلسه، که به من خطاب کرده بود که شما که این چند ساله اینقدر روی مسئله‌ی علم و پیشرفت علمی و شکوفایی علمی تکیه می‌کنید، روی فکر هم تکیه کنید. من فکر کردم کدام بسا حرف مهمی است. خوب، ما اینجا هم گفته‌ایم که برویم فکری بکنیم برای فکر، برای اندیشه‌های شورشی، فعال کردن اندیشه‌ها. البته این مسئله شرائطی دارد، زمینه‌هایی دارد، امکاناتی دارد؛ بعضی‌ها را داریم، بعضی‌ها را نداریم، می‌توانیم کسب کنیم. این جزو چالش‌های اساسی یک ملت است؛ ملتی مثل ما که مانند مرداب یک جانمانده؛ مثل رودخانه‌ی خروشان در جریان است. ما آنجا در حال جریانیم، اما در حال جریانش می‌رویم. زد و خورد و به این طرف و آن طرف خوردن و مواجه شدن با مانع هست، اما پیشرفت متوقف نمی‌شود. ما یک چینی ملتی هستیم؛ پیشرفت احتیاج داریم به این که به این مسئله فکر کنیم. بنابراین نیاز شدیدی کشور به فکر و اندیشه، بخصوص در مقولات زربنائی، یکی از هدف‌های این جلسات است.

یک هدف دیگر، اهمیت ارتباط مستقیم با نخبگان است. من ممکن است کتاب شما را برگزیده بخوانم؛ اما این فرق می‌کند با این که سخن شما را از خودتان بشنوم، و ولو به صورت خلاصه شده. همی‌حضاری که اینجا تشریف دارند، این حکم در باره‌شان صادق است. سخن بگذارید و واسطه‌ی تخاطب نکنند، بشنوند؛ این هم یک نکته‌ی مهم است. نکته‌ی سوم - که این هم نکته‌ی بسیار مهمی است - زمینه‌سازی علمی برای دسته‌افتن به پاسخ‌سؤال‌های مهم در مقوله‌های بنیادین است. هم بن طور که بعضی از دوستان اشاره کردید، ما با سؤال‌هایی مواجه می‌شویم؛ این سؤال‌ها شبیه‌آفرینی نیست، فقط به این شبهات و گره‌های ذهنی نیست؛ بلکه طرح مسائل اساسی - اجتماع‌های ما است. با ادعایی که ما داریم، که می‌گوییم ما جمهوری اسلامی و نظام اسلامی هستیم، اینها طرح مسائل اساسی است. باید گفت، باید پاسخ داد. آیا این مسئله حل شده است؟ جواب روشنی دارد؛ ندارد؟ در این زمینه، ما احتیاج به کار داریم. این اهداف این جلسه است.

البته این نشستی که امشب داریم و نشست‌های سه‌گانه‌ی قبلی، هر یک کدام برای این نبود که سخن آخر در اینجا زده شود. نه شما حرف آخر را می‌زنید، نه بنده حرف آخر را می‌زنم؛ اینجا فقط زمینه‌سازی است. ما می‌خواهیم این حرکت راه بفتند؛ این جریان به مثابه‌ی یک چشمه‌ی جوشنده‌های، دهنهاش باز شود، تا جوشش راه بفتند. کار اصلی، بعد از این جلسه باید شروع شود؛ که آن هم به دست پژوهشگران و استادان خوشفکر و باانگیزه، هم در حوزه و هم در دانشگاه انجام خواهد گرفت. خوب، کارهایی که بعد از نشست اول انجام گرفت - که نشست دربارهی الگوی ایرانی اسلامی پیشرفت بود - جناب آقای دکتر واعظزاده شرح دادند؛ کارهای خوبی شده، کارهای اساسی شده. نشست بعدی هم که با موضوع عدالت بود، به همان مرکز سپرده شد. نشست سوم دربارهی خانواده بود. کارهای مهمی در این زمینه انجام گرفته؛ چه در مرکز، و چه در برخی مؤسسات تحقیقاتی و مراکز تخصصی. کار دارد پیش می‌رود. تابلو نداشتن این کار، درخواست خود بنده بود. ما از اول ما می‌نبودیم که برای این کار تابلو بزنیم. ما می‌خواهیم کار انجام بگیرد؛ وقتی که تحقق پیدا کرد،

تابلو پدید آمده شود. البته اخیراً من به دوستان گفتم برای اینکه این جرئ انسانی، بخصوص در مقوله‌ی چالش‌های مثل آزادی، در خارج تحقق پیدا کند، از آقایان درخواست کردیم سه است‌رسانه‌های مرتب‌ی را دنبال کنند، تا صاحب‌نظران، افراد علاقه‌مند، افرادی که احیاناً به خمودگی در این زمینه‌ها دچار شدند، دنبال تک‌بیهانه‌های برای انگ‌زش هستند، آنها بتوانند از جلسه‌ی امشب ما بهره‌مند شوند و وارد جرئ ان شوند؛ لیکن ما بنا بر تبلیغات - به معنای متعارف - نداریم. اما درباره‌ی موضوع نشست امشب - معنی مسئله‌ی آزادی - چند تا نکته وجود دارد. باناتی که دوستان کردند، بانات خیلی خوبی بود. معنی واقعاً انسان وقتی گوش می‌کند - که بنده هم مستمع خوبی هستم و حرفها را با دقت گوش می‌کنم - استفاده می‌کند. از همه‌ی این باناتی که دوستان کردند - از بعضی بیشتر، از بعضی کمتر - واقعاً استفاده کردیم. نکات قابل توجهی بود. البته این راه‌من‌بلرودر با سستی بگویم؛ از مجموع فرمایشات آقایان هم فهمیدیم که چقدر ما در این زمینه خلأ داریم. خود بانات و تحقيقات شما این باور را که در بنده بود، تشدید کرد، که فهمیدیم ما چقدر در این مسئله کمبود داریم؛ که حالا به این مسئله کمبودمان اشاره خواهیم کرد.

حقیقت این است که بحث آزادی در این غرب‌بها، در همین سه چهار قرن حول و حوش رنسانس و بعد از رنسانس، تک‌شکوفائی بلانظری پیدا کرده. چه در زمینه علوم فلسفی، چه در زمینه علوم اجتماعی، چه در زمینه هنر و ادب‌ات، کمتر موضوعی مثل مسئله‌ی آزادی در غرب، در این سه چهار قرن مطرح شده. این تک‌علت کلی دارد، علت پدیده‌ی رامونی هم دارد. علت کلی این است که این بحث‌های بنیانی اصولی برای اینکه راه‌بفتد، تک‌ماجرانگ‌زی لازم دارد؛ معنی غالباً تک‌طوفان این بحث‌های اساسی را به راه‌بلاندازد. در حال عادی، بحث‌های چالشی عمیق مهم درباره‌ی این مقولات اساسی اتفاق نمی‌افتد؛ تک‌حادثه‌های با پیش‌باید که آن حادثه‌زمنه شود. البته عرض کرده‌ام این اشاره‌ی به عامل اصلی است - که حالا عامل اصلی را عرض می‌کنم - عوامل جانبی هم هست. آن حادثه در درجه‌ی اول رنسانس بود - رنسانس در مجموعه‌ی کشورهای اروپا؛ از ایتالیا برگردید که سرمنشأ بود، بعد انگلستان، فرانسه و جاهای دیگر - بعد از آن مسئله‌ی انقلاب صنعتی بود، که در اواخر قرن هفدهم و اوائل قرن هجدهم در انگلستان به وجود آمد. خود انقلاب صنعتی تک‌حادثه‌های بود، مثل تک‌انفجار، که انسانها را به فکر واداره کند، اندشمندان را به فکر واداره کند. بعد هم در نیمه‌ی قرن هجدهم مقدمات انقلاب کبرفرانسه - که زمینه‌ی اجتماعی تحقق تک‌انقلاب عظیم بود - در منطق‌های که از این انقلابها نداشت، فراهم شد. البته نظر آن در صد سال، دو سست سال قبل از آن مختصراً در انگلستان اتفاق افتاده بود، لیکن قابل مقایسه نبود با آنچه که در انقلاب فرانسه اتفاق افتاد.

مقدمات انقلاب فرانسه، همان آمادگی داخل مجموعه بود؛ همان چیزی که زیر پوست جامعه وجود داشت و اندشمندان آن راه‌میدند. من به شما عرض بکنم؛ آن مقداری که امثال مونتسکیو و اروسو از واقعه‌های جامعه‌ی فرانسه استفاده کردند برای گرفتن فکر، واقعه‌های جامعه‌ی فرانسه از فکر آنها آنقدر استفاده نکرده. هر کس نگاه کند، این را خواهد دید. می‌دانید که خود مونتسکیو و اصلاً برون فرانسه بود. واقعه‌های وجود داشت. قبل از اینکه آن انفجار بزرگ سال 1789 اتفاق بفتد - که خوب، انفجار عظیمی بود؛ چقدر ضایعات، چقدر خرابی‌ها به وجود آورد - در زیر پوست جامعه و شهر و کشور اینقدر حوادث اتفاق می‌افتاد که نشان‌میداد که چیزی در جرئان است. حالا در خصوص آزادی، بحث عقل را مطرح فرمودند. نه، من به شما عرض بکنم؛ در انقلاب کبرفرانسه ممکن است چهار تا روشنفکر تک‌جوری حرف می‌زدند، اما در می‌دان عمل روی زمین، آنچه که مطرح نبود، مسئله‌ی عقل و عقلا‌ت و گرایش به عقل بود. نخیر، آنجا فقط مسئله‌ی آزادی بود؛ عمدتاً آزادی از قید سلطنت و حکومت مستبد مسلط از چند قرن پیش؛ حکومت بورژوازی که بر همه‌ی ارکان زندگی مردم مسلط بودند. فقط هم دستگاه دربار نبود، بلکه اشراف فرانسه هر کدام تک‌پادشاهی بودند. این که شما می‌گویید راجع به باس‌ت‌ل و زندان‌بهای باس‌ت‌ل، این مال همان چند صباح که نبود؛ شاید چند قرن گذشته بود و باس‌ت‌ل، همان باس‌ت‌ل بود. معنی وضع، وضع آشفته‌های بود. خوب، آدم‌های صاحبفکری مثل ولتر و روسو و مونتسکیو این وضع را که می‌دیدند، استعداد اندیشیدن و فکر داشتند، به تک‌جائی می‌رسیدند، تک‌حرفی می‌زدند؛ حرف‌های آنها هم در واقعه‌ت و در متن عمل در فرانسه اصلاً مورد توجه قرار نگرفت. حالا شما نگاه کنید، نطق‌هایی که در آن وقت همان بزرگان نطق - مابا و دگران - کردند، هیچکدام ناظر به حرف‌های مونتسکیو و حرف‌های ولتر و آنها نیست. هم‌هاش ناظر به فساد دستگاه، استبداد دستگاه و اینهاست. واقعه‌ت انقلاب فرانسه این است.

انقلاب کبرفرانسه به تک‌معنا تک‌انقلاب ناکام بود. حداکثر از ده سال اودوازده سال بعد از انقلاب، امپراتوری پر قدرت ناپلئون به وجود آمد؛ معنی تک‌پادشاهی مطلق، که پادشاهان قبل از لوئی شانزدهم کشته شده‌ی در انقلاب هم اینجور که ناپلئون پادشاهی کرده بود، پادشاهی نکرده بودند! ناپلئون هم خواست تا جگداری کند، پاپ را آوردند تا تاج سلطنت را روی سر ناپلئون بگذارند؛ اما ناپلئون اجازه نداد پاپ بگذارد؛ از دست پاپ گرفت، خودش روی سرش گذاشت! حالا آنها در حاشیه و توی پرانتز است. در مقایسه‌ی با انقلاب ما، بنده سست به این نکته توجه شود: در انقلاب ما آن چیزی که نگذاشت چیزین حوادث و فجایعی پیش‌باید - لااقل به تک‌شکلی، ولو مثلاً خفتش - وجود امام خمینی بود. آن رهبر‌بهای که متبوع و منتقد و مطاع عندالکل بود، او بود که نگذاشت و آلامطمئن باش که حالا اگر نه

آنچنان حوادث، حوادثی شبیه آن پیش آمد. در همه این دهه‌ها سالها که ما این انقلاب را ظهور ناپلئون و قدرت گرفتن ناپلئون است، سه گروه بر سر کار آمدند؛ که هر گروه، گروه قبلاشان را کشتند، نابود کردند و خودشان سرکار آمدند؛ باز گروه بعدی آمد، این گروه را نابود کرد و کشت. مردم هم که در نهایت بلبشو و بدبختی زندگی می‌کردند. این انقلاب که رفرانسه بود، انقلاب اکتبر شوروی هم از جهات زیادی هم این جور است - یعنی شبیه انقلاب که رفرانسه است - منتها آنجا یک وضع خاصی بود، و عوامل گوناگون دیگری که به یک شکلی مردم را هدايت و کنترل کرد. بد نیست اینها مورد توجه قرار بگیرد. در محافلی که حالا بنده با اینها برخورد دارم - چه محافل تاریخی، چه محافل دانشگاهی اینچنینی - متأسفانه نمی‌بینم که به نکات موجود در این انقلابها توجه کنند.

البته می‌دانید در فرانسسه چند انقلاب اتفاق افتاده. این انقلابی که در پایان قرن هجدهم اتفاق افتاد، انقلاب که رفرانسه است. بعد از حدود چهل سال، یک انقلاب دیگر؛ بعد از حدود بیست سال بعد از آن، یک انقلاب دیگر به وجود آمد؛ یک انقلاب کمونستی. اول این انقلاب کمونستی در فرانسه اتفاق افتاده، که آنجا کمونها را تشکیل دادند.

بنابراین عوامل رشد این حرکت فکری، اینها بود: در درجه اول، رنسانس بود. طبعاً رنسانس یک حادثه‌ی دفعی نبود، اما حوادث فراوانی در طول دوست سال اول رنسانس پیش آمد، که یکسایه مسئله انقلاب صنعتی بود، یکسایه مسئله انقلاب که رفرانسه بود. خود اینها فکر آزادی را مطرح کرد؛ لذا کار کردند. فلاسفه فراوان متعددی هزاران تحقیق و مقاله و کتاب نوشتند. در همهی کشورهای غربی صدها کتاب مدون در باب آزادی نوشته شد. بعد هم که این فکر به امر کامنتل شد، در آنجا هم هم این طور کار کردند.

تا قبل از مشروطیت، ما یک موقعی از آن قبل که یک موج فکری ایجاد کند تا به فکر مقوله‌های مثل آزادی بگفتیم، نداشته‌یم. مشروطیت فرصت خیلی خوبی بود. مشروطیت حادثه‌ی بزرگی بود، به طور مستقیم مرتبط هم بود با مسئله آزادی؛ لذا جای این داشت که این در آنچه آرام فکر علمی ما را - چه در حوزه‌های روحانی، چه در غیر روحانی - برآشوبد؛ یک طوفانی به وجود آورد و یک کاری انجام دهد؛ کما اینکه کرد. تفکرات مربوط به آزادی آمد مطرح شد، منتها یک نقه صهی بزرگی وجود داشت که این نقه صه نگذاشت ما به آن راه درست در این تفکر بگفتیم و در آن راه پیش برویم؛ آن نقه صه عبارت از این بود که از چند سال قبل از مشروطیت - شاید از دو سه دهه‌ی قبل از مشروطیت - تفکرات غربی بتدریج به وسایله عوامل اشرافی، شاهزاده‌ها و عوامل سلطنت، داخل ذهن یک مجموعه‌های از روشنفکران راه باز کرده بود. روشنفکر هم که می‌گوئیم، در آن دوران اول، روشنفکر مساوی است با اشرافی. یعنی ما روشنفکر را اشرافی نداشته‌یم. روشنفکران درجه اول ما هم این رجال دربار و وابستگان و متعلقه‌ها به آنها بودند؛ اینها از اول با فکر غربی در زمه‌ی آزادی آشنا شدند. لذا شما وقتی که وارد مقوله‌ی آزادی در مشروطیت می‌شوید - که یک مقوله‌ی خیلی پر جنجال و شلوغی هم هست - می‌بینید همان گرایش ضد کلسائی در غرب که شاخصه‌ی مهم آزادی بود، در اینجا هم به عنوان ضد مسجد و ضد روحانیت و ضد دین پرور پدیده می‌کند. خوب، این یک قواسم معالفارق بود. اصلاً جهت‌گیری رنسانس، جهت‌گیری ضد دینی بود، ضد کلسائی بود؛ لذا بر پایه‌ی بشرگرایی، انسانگرایی و اومانسم پایه‌گذاری شد. بعد از آن هم همهی حرکات غربی بر اساس اومانسم بوده، تا امروز هم این جور است. با همهی تفاوت‌هایی که به وجود آمده، پایه، پایه‌ی اومانسم است یعنی پایه‌ی کفر است، پایه‌ی شرک است - که اگر مجال بود، بعداً اشاره خواهیم کرد - این هم این آمد اینجا. شما می‌بینید مقاله‌های روشنفکران استمدار روشنفکر، حتی آن آخوند ته‌زده‌ی به تنه‌ی روشنفکر هم وقتی در باب مشروطیت کتاب و مقاله می‌نویسد، همان حرف‌های غربیها را تکرار می‌کند؛ چیزی پیش از آن نیست. این بود که زایش به وجود آمد.

بنابراین، خاصیت فکر تقلیدی این است. شما وقتی که نسخه را از طرف دیگر بردارید برای اینکه همان نسخه را بخوانید و عمل کنید، دیگر زایش معنی ندارد. اگر چنانچه دانش را، انگیزه و فکر و ایده را از او گرفته‌اید، خوب بلبه، خودتان به کار می‌افتید، زایش به وجود می‌آید. این اتفاق نفتاد؛ لذا زایش بعداً به وجود آمد؛ لذا در زمه‌ی کار مربوط به آزادی، هیچ حرف نو، هیچ ایده نو، هیچ منظومه‌ی فکری نو - مثل منظومه‌های فکری که غربیها دارند - به وجود نمی‌آید. خیلی از این صاحبان فکر در غرب، یک منظومه‌ی فکری در خصوص آزادی دارند. هم این نقدهائی که بر این پایه‌ی اومانسم قدمی انجام گرفته و همچنان نقدهائی که بعداً بر نسخه‌های جدید برای اومانسم و ابرالدموکراسی و آن چیزهائی که بعد از این برای سیم مثلاً قرن هفدهم شانزدهم است، وارد آوردند، هر کدام برای خودش یک منظومه‌ی فکری است اولی دارد، آخری دارد، پاسخ سؤالات فراوانی دارد. ما یک دانه از آنها را در کشورمان به وجود آوردیم؛ ما با اینکه منابع ما زیاد است، ما فقر منبعی نداریم - هم این طور که دوستان اشاره کردند - یعنی واقعاً ما توانیم یک مجموعه‌ی فکری مدون، یک منظومه‌ی کامل فکری در مورد آزادی - که به همهی سؤالات رز و درشت آزادی پاسخ دهد - تا این کنه‌یم. البته این کار همت می‌خواهد؛ کار آسانی نیست. ما این کار را نکرده‌یم. ما در این حال که منابع داریم، اما همان منظومه‌های فکری آنها را آوردیم؛ حالا هر کسی به هر جا دسترسی پیدا کرد؛ یکی با اثرش ارتباط داشت، از آنچه که دانشمند اثرش گفته بود؛ یکی زبان فرانسسه بلد بود، از آن که در فرانسسه حرف زده بود؛ یکی با

انگلس آلمان مربوط بود، از آن که با زبان انگلیسی از زبان آلمانی حرف زده بود، تقلید کرد؛ شد تقلیدی. مخالف بن هم که مخالف بن آزادی محسوب م شدند، در واقع از هم بن سوراخ گزیده شدند - که هر دو گروه از یک سوراخ گزیده شدند - آنها هم چون دند که حرفها، حرفهای ضد دنی است، حرفهای ضد الهی است، با آن مواجه شدند. امروز ما کمبود دارم، ما خلأهای زادی دارم، شکافهای زادی وجود دارد؛ و ضمن آنکه منابع دارم، منظومه فکری ندارم. اینجا در جمع امروز، آقای دکتر برزگر - اگر اشتباه نکنم - به نظرم تنها دوستی بودند که یک منظومه ارائه کردند. ممکن است شما آن منظومه را ناقص بدانید و ناقص باشد؛ حرفی نیست. ما با دبرویم به سمت منظومه ساز؛ یعنی قطعات مختلف بن پازل را در جای خود بنشانیم، یک ترسیم کامل درست کنیم؛ به آن احتیاج دارم. آن بن هم کار یک ذره، دو ذره نیست کار یک جلسه، دو جلسه نیست کار جمعی است و تسلط لازم دارد؛ هم تسلط به منابع اسلامی، هم تسلط به منابع غربی؛ که عرض خواهیم کرد.

خب، دو سه نکته من عرض بکنم. یک مسئله، مسئله تبیین موضوع است. ببینید، دوستان اینجا اشاره کردند به آزادی معنوی. آزادی معنوی به آن معنایی که در بعضی از روایات ما هست و برخی از متفکرین ما مثل مرحوم شهید مطهری به آن اشاره کردند، برترین انواع فضیلتهای انسان است - در این شکی نیست - منتها این، محل بحث ما نیست. اصلاً بحث ما درباره آزادی معنوی به معنای سلوک الهی و قرب الهی و پیش رفتن در وادی توحید - که آدمهایی مثل ملا حسنی نقوی همسانی مرحوم آقای قاضی مرحوم آقای طباطبائی محصول این هستند - نیست؛ بحث ما درباره آزادی های اجتماعی و سیاسی، آزادی های فردی و اجتماعی است؛ مسئله امروز دنیا این است. خیلی خوب، ممکن است ما صد مسئله دیگر هم داشته باشیم که غرب از آنها اصلاً خبر نداشته باشد - هم بن سلوکیهای معنوی و آنها از این قبیل است - خب، آن را هم در جای خودش بحث کنیم. آنچه که ما دنبالش هستیم، آزادی به هم بن معنای متداول و دارج بن محافل دانشگاهی و سیاسی و روشنفکری امروز دنیا است، که راجع به آزادی بحث م کنند. ما راجع به این م خواهیم بحث کنیم. آزادی معنوی به آن معنای سلوک الهی و قرب الهی و نظر الهی و حب الهی و آنها، آن به جای خود یک موضوع دیگر است. به یک معنا، یک آزادی دیگری وجود دارد که م توان آن را آزادی معنوی دانست و آن، آزادی از چنگ عوامل درونی است که مانع عمل آزاد ما در جامعه م شود، اما مانع آزاداندیشی ما در جامعه م شود؛ مثل ترس از مرگ، ترس از گرسنگی، ترس از فقر. در قرآن به این ترسها اشاره شده است: «فلا تخشوا الناس و اخشون»، (1) «فلا تخافوهم و خافون ان کنتم مؤمنین»، (2) خطاب به بن نمبر: «و تخشی الناس و الله احق ان تخشاه». (3) ترس از سلب امتیازات. فرض کنید ما در فلان دستگاه یک امتیازی داریم؛ اگر این حرف را بزنیم، اگر این آزادی را به خرج دهیم، اگر این امر به معروف را بکنیم، ساقط م شویم. اطمع. طمع موجب م شود که من آب شما را نگویم، با شما آزادانه برخورد نکنم - شمائی که صاحب قدرت هست - برای خاطر آنکه در شما طمع دارم. احساسات، تعصبات، بغا و غلط، اتحجر؛ آنها هم یک نوع موانع درونی است، که آزادی از آنها را هم م شود اسمش را گذاشت آزادی معنوی. بنابراین ما دو تا اصطلاح در آزادی معنوی داریم: یک اصطلاح، آن اصطلاح اول است که عروج الهی و قرب الهی و حب الهی و انبساط. آن اصلاً وارد بحث ما نیست، آن یک مقوله دیگر است. دیگری، آزادی معنوی به معنای رها شدن از قیود درونی و پابندی های درونی است که نم گذارد من جهاد بروم، نم گذارد من مبارزه کنم، نم گذارد من صریح حرف بزنم، نم گذارد من مواضع خودم را آشکارا بگویم، من را دچار نفاق م کند، دچار دورویی م کند. در مبارزه با موانع آزادی، این بحث قابل طرح است.

نکته بعدی این است که ما م خواهیم نظر اسلام را بدانیم که ما که با کسی رودرباشی نداریم. ما اگر بخواهیم نظرات منهای اسلام را - هر چه که ذهن ما م پزد و م پروراند - دنبال کنیم، به همان آشفته گانهایی دچار م شویم که متفکرین غربی در زمه نهایی گوناگون مبتلا م هستند؛ هم در فلسفه دچار هستند، هم در ادبیات و هنر دچار هستند، هم در مسائل اجتماعی دچار هستند؛ آراء متضارب گوناگون علیه م کدگر، که غالباً هم آنها امتداد عملی بدانیم م کنند. نه، ما دنبال این هستیم که ببینیم نظر اسلام چیست.

پس ببینید ما در بحث آزادی، اول بن محدودیت را برای خودمان درست م کنیم. آن محدودیت چیست؟ عبارت است از این که ما نظر اسلام را م خواهیم؛ خودمان را محدود م کنیم به نظر اسلام و چهارچوب اسلامی. این، اول بن محدودیت. در بحث آزادی، از محدودیت ترس م. چون وقتی گفته م شود آزادی، آزادی در معنای اولی - که با حمل اولی ذاتی مشخص م شود - یعنی رها شدن. کسی که م خواهد درباره آزادی بحث کند، کأنه هر چه زی که اندکی با این رها شدن منافات داشته باشد، برایش سنگ بن م آید؛ یعنی دنبال استثناء م گردد. قاعده عبارت است از رهایی مطلق. او دنبال این م گردد که «آلما خرج بالدا» «لاش چیست، که بگویم خب، در این زمه نهایی آزادی نه، در آن زمه نهایی آزادی نه؛ از این چند تا زمه که بگذریم، آزادی بله. این اشتباه را انسان ممکن است در مواجهه با بحث آزادی بکند. من عرض م کنم اینجوری نیست. از اول م بچ و شفری وجود ندارد که بخواهد به ما آزادی مطلق را بدهد - که حالا عرض خواهیم کرد که اصلاً منشأ آزادی در اسلام چیست - از اول چنانچه شفری نداریم که یک

آزادی مطلق حق انسان است، متعلق به انسان است، برای انسان ارزش است، حالا بگردیم ببینیم که استثناها کدام است، «ما خرج بالذلّ لها کدام است؟»، قضیه ۱۴ نجوری نیست. ما از محدودیت نترسیم. همان طور که عرض کردم، اول بن محدودیت ما که دربارهی مباحث آزادی در اسلام حرف میزنیم، این است که چگونه در «اسلام»؛ یعنی از اول، چهارچوب درست میکنیم؟ از اول برایش محدوده درست میکنیم. آزادی در اسلام به چه معناست؟ این خودش شد محدوده. نه، بحث ما اصلاً بن است.

در آیهی معروف سورهی مبارکهی اعراف میفرماید: «الَّذِينَ تَبِعُوا الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي جَدَّوْنَهُ مَكْتُوبًا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ أُولَئِكَ أَمْرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَحَلَّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتُ وَحُرِّمَ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثُ وَضَعَهُمْ أَصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ». (۴) بن واضحتر بن آیه در قرآن برای آزادی است، که «أَصْر» را بره دارد. «أَصْر» آن طنابهایی است که به پای پیغمبر میبندند تا باد آن را نبرد؛ یعنی آن را متصل می کنند به زمین. «و لکنه اخلاذ الی الأرض»؛ (۵) آن اخلاذ الی الأرض است. «اواصر» ما آن چیزهایی است که ما را میچسباند به زمین، مانع پروازمان می شود. «غل» هم که غل است دیگر، غل و زنج را است که پیغمبر آمده است غل و زنج را بردارد. در هم بن آیه، قبل از آنکه «ضَعُ عَلَيْهِمُ أَصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» را بگویم، میگویم: «و حَلَّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتُ وَحُرِّمَ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثُ». خوب، حلال و حرام یعنی چه؟ حلال و حرام یعنی حد گذاشتن، منع کردن؛ ممنوعیت همراهش است. از وجود محدودیت و ممنوعیت در ذهنمان، هنگامی که راجع به آزادی بحث میکنیم، اصلاً آبا نداشته باشیم.

بعضی از آقایان گفتند تفاوتی جوهری بن نگاه به آزادی و نظر به آزادی در اسلام و در غرب وجود دارد؛ حالا بخصوص در غرب، برای ما را مطرح کردند؛ که البته مکاتب دیگر هم هست، لکن همه در آن جهت شریکند. بله، راست است؛ همه بن تفاوتی که آقایان گفتند، وجود دارد؛ لکن مهمتر بن تفاوت این است: در غرب، منشأ آزادی، به عنوان حق با عنوان تک ارزش، عبارت است از تفکر انسانگرائی - اومانیزم - چون محور عالم وجود و محور اختراع در این عالم کون عبارت است از انسان؛ آن هم بدون اختراع معنی ندارد؛ پس با اختراع و آزادی داشته باشد. البته این اختراع، غریزاً اختراع «جبر و اختراع» است. جبر و اختراع را هم بعضی از آقایان مطرح کردند. بحث اختعاری که در جبر و اختراع میکنیم، این است که انسان «توانایی انتخاب» دارد - توانایی ذاتی و طبیعی دارد - اما در اینجا که صحبت انتخاب میکنیم، چگونه «حق انتخاب» دارد. بن توانایی انتخاب حق و حق انتخاب، یک ملازمهی قطعی وجود ندارد. البته می شود یک ملازماتی برایش فرض کرد، اما اینجوری معلوم نیست قانعکننده باشد. پس آنچه که آنها میگویند، این است؛ آنها میگویند انسان، محور است؛ یعنی در واقع خدای عالم وجود، انسان است و نمیتواند بدون قدرت انتخاب و بدون اراده، وجود داشته باشد. یعنی بدون اعمال اراده - که همان معنای دیگر آزادی است - امکان ندارد که ما فرض کنیم انسان، صاحب اختیار عالم وجود است. این، پای بحث آزادی است. این، مبنای تفکر اومانیزم استی دربارهی آزادی است.

در اسلام مسئله بکلی از این جداست. در اسلام مبنای اصلی آزادی انسان، توحید است. البته دوستان بعضی از موارد دیگر را هم ذکر کردند - آنها هم درست است - اما آن نقطهی کانونی، توحید است. توحید فقط عبارت نیست از اعتقاد به خدا؛ توحید عبارت است از اعتقاد به خدا، و کفر به طاغوت؛ عبودیت خدا، و عدم عبودیت غیر خدا؛ «تعالوا الی کلمة سواء بننا و بننکم آلا نعبد آلا الله و لا نشکر به شئنا». (۶) نمیگویم «لا نشکر به احد» - البته یک جایی هم «احداً» دارد، اما اینجا اعم از آن است - میفرماید: «و لا نشکر به شئنا»؛ هیچ چیزی را شرک خدا قرار ندهیم. یعنی شما اگر از عادات بگذریم، روی میزنیم، این برخلاف توحید است؛ از انسانها پیروی می کنیم، هم بن جور است؛ از نظامهای اجتماعی پیروی می کنیم، هم بن جور است - آنجائی که به ارادهی الهی منتهی نشود - همهی آنها شرک به خداست، و توحید عبارت است از اعراض از این شرک. «فمن کفر بالطاغوت وؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی»؛ (۷) کفر به طاغوت وجود دارد، بعدش هم ایمان به خدا. خوب، این معنایش همان آزادی است. یعنی شما از همهی قیود، غریزاً عبودیت خدا، آزادید.

بنده سالها پیش در نماز جمعهی تهران، ده پانزده جلسه راجع به هم بن بحث آزادی صحبت کردم؛ آنجا به یک مطلبی اشاره کردم و گفتم ما در اسلام، خودمان را بندهی خدا میدانیم؛ اما بعضی از ادیان، مردم و خودشان را فرزند خدا میدانند. گفتم این یک تعارف است؛ فرزند خدا هستند و غلام هزاران انسان، غلام هزاران شیء و شخص! اسلام این را نمیگوید؛ میگوید فرزند هر کس میخواهی، باش؛ فقط با غلام خدا باشی، غلام غیر خدا نباشی. عمدهی معارف اسلامی که در باب آزادی وجود دارد، ناظر به هم بن نکته است.

این حدیث معروفی که هم از امام المؤمنین نقل شده، هم ظاهراً از امام سجاد نقل شده، من در ذهنم هست که از امام هادی (علیه السلام) هم نقل شده، میفرماید: «أُولَئِكَ أَمْرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَحَلَّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتُ وَحُرِّمَ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثُ وَضَعَهُمْ أَصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ». (۴) بن آزادی است - آقا آزادهای نیست که این متاع پست را - لفاظیه را، آب بینی ادهان - وان پستی را - جلوی اهلش بندازد؟ خوب، تا اینجا چیزی فهمیده نمیشود. معلوم می شود که هر کسی است که این را جلوی اهلش بندازد، خودش دنبال این نرود. بعد

مگوید: «فلس لآنفسکم ثمن الآ الجنة فلا تبعوها بغيرها»؛ (8) قیمت شما فقط بهشت است. معلوم می‌شود که برای آن لحاظ می‌خواهند قیمت بپردازند؛ یعنی آن لحاظ را می‌دادند که نفس آن را ببرند، هستی آن را ببرند، هویت و شخصیت آن را ببرند؛ بحث معامله در کار بوده، از آن معامله نمی‌کند. اگر بناست معامله کند، چرا نفسان را در مقابل آن لحاظ می‌دهد؟ فقط در مقابل بهشت و عبودیت خدا بدهد. بنابراین نقطه‌ی کانونی، آن است. البته یک نقطه‌ی کانونی دیگر هم وجود دارد که عبارت است از همان کرامت انسانی، که هم در «فلس لآنفسکم ثمن الآ الجنة» آن را نشان می‌دهد؛ که دیگر حالا وارد این قضیه نشویم.

یک نکته‌ی دیگر این است که ما در تمسک به منابع اسلامی - که هم به طور کلی بعضی از آقا این اشاره کردند، منابع قرآنی و غیر قرآنی و حدیثی، فراوان وجود دارد؛ که باز بنده در همان سلسله سخنرانیهایی آن وقت، فرصت و مجال داشتم، گشته بودم و مبالغه را پدید آورده بودم، که آنها را در نماز جمعه می‌خواندم - فقط نباید به دنبال آن باشم که اثبات کند بحث درباره‌ی آزادی، هدیه‌ی غرب و هدیه‌ی اروپا به ما نیست. چون گاهی برای آن استفاده می‌کنیم، که آقا چرا بعضی از غربی‌ها هم گویند این مفاهیم را اروپایی‌ها به ما دادند؛ نه، قرن‌ها پیش از پیداشدن آن مباحث در اروپا، بزرگان اسلام آنها را گفته‌اند. خیلی خوب، این یک فایده است اما فقط این نیست. ما باید به منابع مراجعه کنیم، برای اینکه بتوانیم آن منظومه‌ی فکری مربوط به آزادی را از مجموع این منابع بگیریم.

نکته‌ی دیگر این است که ما درباره‌ی آزادی، از چهار منظر می‌توانیم بحث کنیم: یکی از منظر حق، به اصطلاح قرآنی، نه به اصطلاح فقه و حقوق؛ که حالا مختصر توضیح عرض خواهم کرد. یکی از منظر حق، به اصطلاح فقه و حقوق؛ حق، ملک، حق در قبال ملک. یکی از منظر تکلیف. یکی هم از منظر ارزش‌گذاری، نظام ارزشی. به نظر من از همه مهمتر، آن بحث اول است که ما راجع به آزادی از منظر حق، به اصطلاح قرآنی عمل می‌کنیم. حق در اصطلاح قرآن - که شاید تعبیر «حق» به شایسته‌ترین مرتبه در قرآن تکرار شده؛ خیلی چیز عجیبی است - یک معنای عمیق و وسیعی دارد؛ که حالا آنچه به طور خلاصه و مجمل در دو کلمه شایسته بشود یک معنای سطحی از آن داد، به معنای دستگاه نظاممند و هدفدار است. خدای متعال در آیات متعددی از قرآن می‌گوید: همهی عالم وجود بر حق آفریده شده؛ «ما خلقناهما الا بالحق»؛ (9) «خلق الله السماوات والأرض بالحق»؛ (10) یعنی این دستگاه عالم وجود و دستگاه آفرینش - از جمله وجود طبیعت انسان، منهای مسئله اختیار و اراده در انسان - یک دستگاه ساخته و پرداخته و به هم پیوندزده متصل به یکدیگر و دارای نظام و دارای هدف است. بعد از آن هم این مسئله را درباره‌ی تشریح بیان می‌کند. در مورد تکوین، به برخی از آیات اشاره کردم. در مورد تشریح می‌فرماید: «نزل الكتاب بالحق»؛ (11) «ارسلناك بالحق بشرا و نذرا»؛ (12) «لقد جائت رسل ربنا بالحق»؛ (13) این حق، همان حق است که آن در عالم تکوین است، این در عالم تشریح است. این معنای شایسته آن است که عالم تشریح، به حکمت الهی، صددرصد منطبق با عالم تکوین است. اراده‌ی انسان می‌تواند یک گوشه‌ای از آن را خراب کند. البته چون منطبق با عالم تکوین است و جهت، جهت حق است - یعنی آنچه که باید باشد، حکمت الهی آن را اقتضاء کرده - لذا در نهایت، آن حرکت عمومی و کلی غلبه پیدا می‌کند بر همهی این کارهای جزئی‌ای که تخطی و تخلف و انحراف از این راه است بنابراین تخلفهایی ممکن است انجام بگیرد. این عالم هستی است، این هم تشریح است. خوب، یکی از مواد این عالم، اراده‌ی انسان است؛ یکی از مواد این تشریح، آزادی انسان است پس این حق است. با این دید به مسئله آزادی نگاه می‌کنیم، که آزادی حق است در مقابل باطل.

یک نگاه هم از لحاظ حق به اصطلاح حقوقی است، که عرض کردیم این توانایی مطالبه کردن را به او می‌دهد - یعنی دارای یک خصوصیتی است که می‌تواند چیزی را مطالبه کند - که این تفاوت می‌کند با آن بحث اختیارات در حق انتخاب در جبر و اختیار.

یکی هم مسئله تکلیف است، که آزادی را از دیدگاه یک تکلیف با دیدگاه کنونی اینجور نیست که بگوید خیلی خوب، آزادی چیز خوبی است، اما من این چیز خوب را نمی‌خواهم. نمی‌شود، با انسان به دنبال آزادی باشد؛ هم آزادی خود، و هم آزادی دیگران؛ نباید اجازه بدهد که کسی در استضعاف و ذلت و محکومیت باقی بماند.

ام‌المؤمنین (علیه السلام) فرمود: «لا تکن عبداً ركب وقد جعلک الله حراً»؛ (14) قرآن هم فرموده است: «ما لکم الا تقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین»؛ (15) یعنی شما موظفید آزادی دیگران را هم تأمین کنید، ولو با قتال؛ که حالا اینها دیگر بحثهای گوناگون است.

چهارمین نقطه هم ارزش است که این در نظام ارزشی اسلام، از عناصر درجه‌ی اول است؛ البته همان آزادی‌ایی که موجود است.

خوب، من آخرین حرفم را این قرار دادم که ما حالا که می‌خواهیم درباره‌ی مسئله آزادی بحث کنیم و تحقیق کنیم و پژوهش کنیم و پیش برویم، نسبتاً با نظرات غربی چه باشد؟ این یک نکته‌ی اساسی است. خوب، بحثهایی که آقا این و خانها کردید، همه نشان می‌داد که یک فاصله عمیقی بین نگاه و نگرش اسلام و نگاه و نگرش غرب وجود دارد؛ و درست هم هست، هم این است. منشأ اصلی هم - هم به طور کلی عرض کردیم - این است که ملاک و معیار

آزادی در آنجا بحث انسانسالاری است، در آنجا بحث خداسالاری است، عبودیت خداست، توحید الهی است. بن به جای خود محفوظ. یک وقت ما نگاه میکنیم به نظرات غربی، ملاحظه میکنیم بن نظرات خروجی خوبی نداشتهاند؛ واقعاً قضیه این است دیگر. حالا بن همه متفکر بن برجسته و بزرگان - کانت و گورکانت و دیگران - راجع به آزادی حرف زدهاند و مطالبی گفتهاند؛ کوحالاً؟ کجای دنیا غرب از لحاظ عمل، رفتارشان منطبق است با آن چه زهائی که آنها گفتهاند و آنها خواستهاند؟ آن محدود تهائی که آنها مراعات کردهاند و ملاحظه کردهاند، وجود ندارد. اگر فرض کنیم بن چه زئی که امروز در واقعیت غرب ملاحظه میکنیم، عملاً ترجمهی عملاتی آنهاست، پس آنها هم خلی وضعیت بد بودند؛ چون امروز وضعیت غرب از لحاظ آزادی، وضعیت بسیار بدی است؛ یعنی به هیچ وجه قابل دفاع نیست. در غرب، امروز آزادی اقتصادی به هم بن شکلی است که آقا بن آنجا اشاره کردند. در حوزهی اقتصادی: تصاحب موقعیتهای اقتصادی به وسعهی اشخاص معدود. اگر کسی توانست با زرنگی باقلب ابا هر شکل دیگری، خودش را به باشگاه توانگران اقتصادی برساند، همه چه زمال اوست. البته در آمریکا نگاه نمیکند به سابقهی اشراف دیگر؛ برخلاف اروپا و سنتهای اروپائی که آنها یک مقداری به این مسائل اهمیت میدادند؛ در گذشته بیشتر، در حالاً کمتر. در آمریکا آنجور سابقههای اشرافی و خانوادگی و آنها وجود ندارد. آنجا هر کسی - ولو یک باربر، یک حمال - بتواند یک وقت از یک موقعیتهای استفاده کند و خودش را به آن نقطهی بالایی برساند، در ردیف آن سرماهدارهاست و از امتیازات برخوردار میشود و امتیازات مال آنهاست. در آن منسوری که آمریکا آنها درست کردند، یکی از بزرگان و پشروان و بنگذاران آمریکا کای امروز - که مال دو سه سال قبل است و من الان آدم نیست کدیشان است؛ تقریباً اندکی پیش از انقلاب کبفرانسه، که در آمریکا آن حوادث اتفاق افتاده و دولت آمریکا کاشکل شده - مگو اداری کشور آمریکا کابا بد به دست همان کسانی انجام بگیرد که ثروت کشور آمریکا کادر دست آنهاست. این یک اصل کلی است، هیچ ابائی هم نمیکند. ثروت کشور دست این عده است، اینها هم با کشور را اداره کنند؛ درست نقطهی مقابل آنچه که برادر عزیزمان خواهند با تعاون آنها درست کنند، که همه حق مدبر داشته باشند، ولو یک سهم داشته باشند. خب، این آزادی اقتصادشان.

در زه نهی ساسی هم شما بن بازی تراحات دوحزبی را ملاحظه کنید که صحنهی سیاسی را در انحصار خودشان درمآوردند و قطعاً کسانی که وابستهی به این احزاب هستند، مراتب و اندازهایشان بسیار کمتر از یک درصد است. اصلاً بن احزاب امتداد حققی و واقعی در بطن جامعه ندارند؛ در واقع باشگاههایی هستند برای تجمع کعدهای. آنهائی که مآورد رأی میدهند، ابه شعارها فریب بخورند، ا تحت تأثیر تسلط رسانهای هستند که فوقالعاده در غرب غنی و پیشرفته است؛ بخصوص در آمریکا کاکه واقعاً فاصلههاش با ما فاصلهی زه بن تا آسمان است از لحاظ توانائی آنها در تبلیغ و دیگرگون کردن واقعیتها - سه راه سه نشان دادن، سه راه سه نشان دادن - فوقالعاده در این زه نهی پیشرفته و کارآمدند. به این وسعهی مردم را میکشند.

در زه نهی مسائل اخلاقی هم هم بن همجنسبازی است که این خواهر عزیزمان زمان آمدند گفتند؛ هم بن مفاسدی که وجود دارد. البته برخی قود هنوز باقی است. این قود هم آدم حدس زه کند که بزودی از بن خواهد رفت؛ یعنی ازدواج با محارم، زنا با محارم؛ منطقاً هیچ معنی نباد برای اینها داشته باشد. اگر فرض کنیم ملاک و جواز همجنسبازی و زندگی مشترک بدون همسری، ممل انسان است، خب یک نفر هم ممل پدام کند فرضاً با محارم خودش یک چن بن فجوری را انجام دهد؛ چرا با دمانعی وجود داشته باشد؟ معنی منطقاً وجود ندارد. قاعدتاً هم این موانع از بن خواهد رفت، این موانع هم از آنها گرفته خواهد شد.

بنابراین واقعیتهای جامعهی غربی، خلی واقعیتهای بد، تلخ، زشت و بعضاً نفرتانگه است؛ نه عدالتی هست، نه چه زئی هست؛ تبعیض هست، زورگویی هست؛ در زه نهی مسائل جهانی، جنگافروزی هست. برای اینکه کارخانهای تواد اسلحه به پول و نوایی برسند، بن دو ملت جنگ به راه مآندازند، برای اینکه آن کارخانه ورشکست نشود؛ مآند کشورهای خلیج فارس را از ایران، از جمهوری اسلامی م ترسانند، برای اینکه به آنها فانتوم بفرشند، م راژ بفرشند! این کارها به طور دائم دارد انجام بگیرد.

با مقولات شرف - مقولهای مثل حقوق بشر، مقولهای مثل مردمسالاری - برخورد گزینشی م شود؛ برخوردی بس ار بد و غر اخلاقی با این مقولات انجام بگیرد. بنابراین وضعیت واقعیتهای کنونی زندگی در غرب، همان غربی که فلاسفه آن همه در باب آزادی حرف زدهاند، وضعیت واقعاً بدی است.

انسان به این نظرات نگاه کند، پس آن نظرات را رد کند؛ این یک جور نگاه است. بنده معتقدم که این نگاه را بنا بد مطلق کرد. بله، این واقعیتها تا حدود زیادی نشاندهندی این است که آن متفکر بن که از خدا دور شدند و خودشان را از هدایت الهی مستغنی افتند و فقط به خودشان متکی شدند، دچار گمراهی شدند؛ خودشان را گمراه کردند، قومشان را هم گمراه کردند؛ خودشان را جهنمی کردند، قومشان را هم جهنمی کردند؛ در این تردید نیست. منتها من آنجور فکر میکنم که مراجعهی ما به نظرات متفکر بن غربی، با تضارب آرائی که آنها دارند، با پیشکسوتی در این زه نهی

فکر آرائی و منظومه آرائی و چگونگی موضوعات کنار هم، برای متفکرین ما مفید خواهد بود، به یک شرط و آن شرط، عدم تقلد است؛ چون تقلد، ضد آزادی است؛ نباید تقلد انجام بگیرد؛ اما نوع کار آنها می‌تواند به شما کمک کند. ما حرفه‌ای‌دگري هم اینجا نوشته بودیم، که در ساعت گذشته می‌دیدید؛ مخصوصاً برای خود بنده که این ساعت معمولاً بنا دارم به مدار نباشم و من این ساعت به مدار نمی‌روم. حضور آقا این محترم و خواهان و دوستان عزیز اینچنان نشاطی به انسان می‌دهد که خواب از انسان دور می‌شود. گفت: «آنکه رسی به دوست که بخوابد و خور شود». «خواب»ش فعلاً امشب اینجا بخورید شد که تأخیر افتاد، اما «خور»ش در خدمت آقا این هسته می‌انشاءالله!
والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته

- (1) مائده: 44
- (2) آل عمران: 175
- (3) احزاب: 37
- (4) اعراف: 157
- (5) اعراف: 176
- (6) آل عمران: 64
- (7) بقره: 256
- (8) تحفالعقول، ص 390
- (9) دخان: 39
- (10) جا: 4: 22
- (11) بقره: 176
- (12) بقره: 119
- (13) اعراف: 43
- (14) نهج البلاغه، نامه‌ی 31
- (15) نساء: 75